

داستان نویسی فارسی

«هنر سرآمد»

با

ابتدال تعدادی

پرویز پهلوان

مدتی است توجه فزاینده‌ای به داستان نویسی فارسی می‌شود، کتابها یکی پس از دیگری درباره آن منتشر می‌شوند، بررسی‌های متعدد از آن عرضه می‌گردند، و دست‌و‌زبانهای بسیار مستقیم و غیرمستقیم، سرخوشانه به پشت‌شانه خود می‌کوبند و ندای به‌به و چه‌چه سر می‌دهند. کمابیش هفتاد سال از پیدایش داستان‌نویسی مدرن فارسی می‌گذرد و ما تازه هوشیار گشته‌ایم، اما متأسفانه نه هوشیار ماهیت ابتدالی و تکراری آن، نه هوشیار راهی که به ترکستان می‌رود، نه هوشیار نامربوط و نامناسب بودن آن با عصر حاضر، و نه هوشیار آن چه داستان‌نویسی مناسب این عصر می‌تواند و باید باشد.

دست‌تحسین بر پشت‌شانه خود و همکاران به تائید و رضایت از خود کوفتن

و آواز صدآفرین و هزار بارک‌الله سر دادن به آن جا رسید که اخیراً نویسنده‌ای داستان‌نویسی فارسی را "هنر سرآمد" نام‌گذاری کرد و ادعا نمود: "در هر دوره‌ای از تحولات اجتماعی یکی از انواع هنری نقش اصلی را در بین دیگر هنرها برعهده می‌گیرد و چون "هنر سرآمد" نه تنها دیگر انواع هنری و ادبی که گاه تمامی فرهنگ جامعه را هدایت می‌کند... در دهه شصت داستان‌نویسی فارسی نقشی را که شعر یک تنه در تاریخی دراز بازی کرده بود برعهده گرفت؟" (مجله آدینه، نوروز ۷۰)

این "هنر سرآمد" بی‌اعتناء به آن چه در جهان می‌گذرد، بی‌اعتناء یا ناتوان از اعتناء به تغییر که مهم‌ترین اصل جهان‌گذران است، به خصوص در این عصر از جهان، با دست دلخوشکنکی که به پشت خود و همکاران خود می‌زند و با سری که اردکوار در گل فرو برده تجربیات عادی و تخیل بی‌پرو و بال خود و قالب‌های آشنا از تجربیات دیگران و احادیث خسته‌کننده را تکرار می‌کند. این "هنر سرآمد" فارسی نه تنها از زمانه عقب مانده که سهل است روند کلی آن پس‌روی است، و بی‌خبری، و عدم تناسب، و به یک عبارت: نشخوار. هنر سرآمد فارسی کاری به آخرین پدیده‌های مذهبی، جدیدترین تحولات اقتصادی، علمی، اجتماعی ندارد. آنان در ابتدال تکراری احادیث کهنه شناورند، و چه سرخوش. چه کسی به تغییرات بنیان‌برانداز عصر حاضر اهمیت می‌دهد؟ مسلماً "صاحبان هنر سرآمد فارسی به آن اهمیت نمی‌دهند به هیچ نوع آن، و اساساً از تغییر و ابتکار هراس دارند. و چنین است که وقتی یک مترجم فارسی کتاب چهارهزار ساله عرفان چین را که "کتاب کلاسیک تغییرات" نام دارد برای مردم فریبی و شندر غاز سود حاصل از فروش سه‌هزار جلد "کتاب‌تغییرات" عنوان نهاد هیچ‌کس، و نه حتی یک نفر صاحب "هنر سرآمد"، اعتراضی نکرد.

از کمبودهای داستان‌نویسی فارسی گفتنی بسیار دارم اما اخیراً "دیدم نویسنده‌ای منصف به شیوه‌ای بهتر از من بخشی از آنها را بیان کرده است. بیایید به تکه‌هایی از بررسی خانم گلی ترقی درباره داستان‌نویسی فارسی بنگریم.

"... آن چه به کاری ارزش و دوام می‌دهد وجود یک فکر یا اندیشه آن است و فکر یعنی "طرح پرسش" و داشتن جهان بینی. ادبیات معاصر ما، به خصوص

ادبیات امروزی بعد از انقلاب، ادبیاتی است پر از تخیل. از نظر کمی ادبیات بعد از انقلاب ما بسیار پر بار است اما از نظر کیفی به هیچ‌عنوان اتفاق مثبت یا شگفت‌انگیزی نیفتاده است. ادبیاتی است پر از صحنه‌پردازی، فکری در آن نیست. ادبیات ما طرح پرسش نمی‌کند، "ادبیات شهادت" است، یعنی شاهد واقعه‌هاست. جنگی روی داده و رمانی نوشته می‌شود درباره جنگ. این نوعی ادبیات است و تردیدی هم در آن نیست، منم انکارش نمی‌کنم، وقایع با دقت و با همه جزئیات بیان می‌شود، اما کافی نیست، این نوعی رآلیسم بومی است. در عمق و حاشیه حوادث باید پرسشی مطرح شود، نفس جنگ چیست؟ مرگ چیست؟ قدرت چیست؟ باید به یک رشته معانی بنیادی اشاره شود و این در ادبیات ما متأسفانه وجود ندارد. از آغاز ادبیات ما تاکنون تنها نویسنده‌ای که کارش در سطح بین‌المللی مطرح می‌شود صادق هدایت است...

پشت هر قصه کوتاه یک بافت اجتماعی وسیع قرار می‌گیرد و یک تفکر جهانی. ادبیات ما هنوز ادبیاتی بومی و محلی است و در نتیجه محدود... ما از طریق رسانه‌ها هر لحظه با تمام دنیا در ارتباط هستیم! دیگر نمی‌توانیم در گوشه انزوا بنشینیم و به گذشته و شعر و عرفان خود تکیه کنیم... شما به یک نویسنده بزرگ آمریکائی نگاه کنید. درست است که رنگ و بوی اقلیمی خودش را دارد، اما از طریق آن چه می‌نویسد خودش و جامعه‌اش را انتقاد می‌کند. دنبال ریشه‌ها می‌گردد. علت‌یابی می‌کند. تاریخ را مورد پرسش قرار می‌دهد، هستی‌انسانی را مطرح می‌کند. از مرگ می‌پرسد و از غایت زندگی... ما فقط به شناخت فرهنگ بومی و اقلیمی خود اکتفا کرده‌ایم و چسبیده‌ایم به خویشتن خود که هنر نزد ایرانیان است و بس. بسیار بربدم‌عاو خود بزرگ‌بین هستیم. عقب‌ماندگی همین است... ترس روشنفکر جهان سومی بیپه‌وده است چون فکر می‌کند که هنر یا احساسات و عواطف او با تکنولوژی منافات دارد، هیچ منافاتی ندارد. ذهن باید برای پذیرش هر طرز فکر و هر طرز تلقی باز باشد. دیگر هیچ‌کس دوست ندارد جهان را از یک پنجره محدود نگاه کند... ما محکوم به این هستیم که هم پای اتفاقات جهانی حرکت کنیم. تا کله مان را به کار نیاندازیم درجا می‌زیم." (مجله آدینه - اردی‌بهشت ۷۰)

اما من با آن پیش پرداخت گستاخانه خود چه می‌گویم؟ از داستان علمی می‌گویم. آن هنری که به حق سرآمد هنرهای زمان است چون پیام مناسب زمان را دارد. آن چه این هنر را از حرفه و فن کلمه‌پردازی جمله‌سازی سرگرم‌کننده یا کسل‌کننده متمایز می‌کند دو اصل است که هر هنر واقعی باید داشته باشد: ۱- داشتن پیام تکاملی (بررسی امکانات تکامل انسان) ۲- تناسب با زمان، مکان، اخوان.

داستان علمی با زمان ماکزیمان تغییرات عمده است بیش از هر نوع ادبیات و هنر دیگر تناسب و رابطه حیاتی دارد. داستانی است که فارغ از حدیث‌های کهنه و تکراری فرهنگ‌های مختلف با تمام دنیا مربوط است و معنی به زندگی و امیدها و آرمان‌های آن می‌دهد، قدرت تخیل، تعمق، و امید به آینده را در خواننده پر و بال می‌دهد. خصوصیات مثبت و کارایی سودمند داستان علمی را هیچ نوع ادبیات دیگر ندارد. تاریخ نسل بشر تاریخ تغییرات تدریجی و هرازگاهی تغییرات عمده است داستان تغییر است. سرعت تغییر که در ابتدای قرن هفدهم به کمک انقلاب علمی از رکود قرن‌ها برخاسته بود با انقلاب صنعتی که در پی آمد آن نگان بیدارکننده‌ای خورد. علوم و فنون زمینه‌ای شدند برای تغییرات سریع جوامع بشری. و هنوز هم تنها راه‌های فعالی هستند که جوامع بشری را با سرعت روزافزون تغییر می‌دهند. دنیایی که کودکان امروز در آن به پیری خواهند رسید دنیایی بسیار متفاوت با این امروز ما خواهد بود. پیشرفت و همه‌گیری کامپیوتر و ارتباطات الکترونیکی و بی‌اعتباری سیاست‌بازی‌های سنتی چنان تغییر شکلی در جوامع بشری خواهند داد که تصورش برای مردم عادی بسیار مشکل است. اقتصاد پول کاغذی و دکانداری و تعلیم و تربیت متشکل از تکه پاره‌های اطلاعاتی حفظ کردن به احتمال صد سال دیگر تنها در کتابهای تاریخ - اگر کتاب و کتاب‌خوانی هنوز باقی باشند - اثری از خود برجای خواهند گذاشت. یکی از مشکلات عصر ما این است که اکثریت مردم نمی‌خواهند بپذیرند که تغییر - و آن هم از نوع بس شتابانش - روند گریزناپذیر امروز و فردا و فردای فرداست. از میان تمام اشکال ادبی داستان علمی تنها نوعی است که بیش از هر چیز به تغییر و تغییرناپذیری اصل تغییر در جهان توجه دارد. تنها نوع ادبیات است که از امکانات

از آرمان شهرهای خوب و بد، و از امیدها و نومیدی‌های بشر می‌گوید.

اجتماعی بس متفاوت با امروز که زمینه اصلی یک داستان علمی است ممکن است هیچ‌گاه شکل واقعی نیابد و حتی ممکن است نویسنده آن نیز انتظار شکل‌گیری عملی آن را نداشته باشد، مهم نیست. مهم این است که داستان علمی داستان تغییر فرهنگ است نه داستان مشکلات رفتاری ربابه‌خانم و داد و ستدهای اکیترآقا و برو بچه‌هایشان با درو و همسایه و دوست و فامیل. داستان علمی با تکیه بر آن شاخص اصلی بین انسان و حیوان، بر آراه تخیل آدمی از ابتدال حوادث تکراری محیط که خود روزانه شاهد آنها هستیم می‌گریزد و پرو و بال به آینده می‌گشاید، هرچه باشد. داستان علمی به اجتماعات دیگر، به امکانات دیگر بشر می‌پردازد، دیدگاه‌هایی از امکانات خوب و بد آینده را عرضه می‌کند و تعمق در امکانات تغییر را. کل توان تفکر و تحیل انسان را به حیرت درباره آن چه بر سر نوشت زمین و انسان و خود خواننده روی خواهد داد و امی دارد. داستان علمی خوب - بد و میان‌مایه آن هم وجود دارد و موضوع این نوشته نیست - همیشه پهنه‌ای گسترده برای حیرت و تخیل خواننده باقی می‌گذارد، فضای در پی خود برای جولان خیال و اندیشه خواننده می‌آورد و از خواننده می‌طلبد که چیزی از ذهن خسود در آن می‌نهد.

یکی از ارزشهای داستان علمی آزادی عمل است که به نویسنده می‌دهد. در قیاس با دیگر انواع ادبیات داستان علمی همیشه کمترین زنجیرها و تعصبات را داشته است. به عنوان نمونه، گریز از "پایان غم‌ناک" کمتر از هر نوع ادبیات دیگر سد راه یا سد پایان داستان علمی بوده است. خواننده داستان علمی آگاه است که در یک یا هر داستان، دنیای او یا حتی کل قایل تصور جهان ممکن است نابود شود. داستان علمی که از اجتماعی احتمالی سخن می‌گوید به آسانی می‌تواند جنبه‌های تیره اجتماع را مسخره کند، سنت‌های پوسیده را طعنه زند، باورهای ساده‌لوحانه را دست‌اندازد، خشک‌اندیشی و رکود خیال و اندیشه را نیش زند.

اگر همچنان که زمان پیش می‌رود و سرعت تغییر روزافزون است، داستان علمی نیز اهمیت و ربط روزافزون پیدا می‌کند،

آیا نتیجه منطقی این نیست که بگوئیم داستان‌های تکراری "هنر سرآمد" فارسی آن چنان که تاکنون بوده اند روز به روز نامربوط‌تر و پس افتاده‌تر می‌شوند؟ بی‌تردید چنین است و نگاهی به اطراف دنیا و آن چه در بازار کتاب و روزنامه و مجله ادبی می‌گذرد نیز آن را تأیید می‌کند. البته آن اکثریت ایرانی که هیچ‌گاه کتاب و نشریات ادواری نمی‌خواند و آن اقلیت که فقط روزنامه‌های خبری داخلی و مجله‌های داخلی و سالی دو سه رمان معمولی می‌خواند ممکن است برایش سخت باشد که باور کند داستان‌های معمولی درباره مشکلات و مرد رندی‌های حاج آقا امین یا عشق و دسیسه‌های اشرف‌الملوک خانم تنها بازتاب‌هایی از ابتدال تکراری هستند و بس.

در سی سال گذشته روند داستان‌نویسی در دنیا، به غیر از کشورهایی که هنوز به گذشته‌های تکراری و معمولی آویخته‌اند به سوی پدیده‌های نو و امکانات آینده بوده، تقاضا برای داستان‌هایی از حوادث تکراری رو به افول بوده است. تعداد مجله‌های ادبی کم‌مایه و میان‌مایه و پر زرق و برق و مجله‌های "از هر چمن گلی" هر سال کمتر شده‌اند. و اگر این تقلیل تنها به علت شرایط اقتصادی بوده پس چرا مجلاتی که به ندرت داستان‌های کوتاه معمولی و تکراری منتشر می‌کنند و بیشتر به تغییرات و پیشرفت‌ها و امکانات آتی می‌پردازند روز به روز خواستاران بیشتری یافته‌اند؟ بسیاری از نویسندگان جدید که یک نسل پیش چنین نمی‌کردند امروزه به داستان علمی رو آورده‌اند زیرا دریافته‌اند که تنها داستان علمی تناسب درست و ربط مستقیم با نمودار اصلی عصر ما که تغییرات است دارد و بس. امروزه داستان علمی پهنه‌ای بسیار گسترده‌تر در قیاس با نیم قرن پیش دارد. به طور کلی، نویسندگان داستان‌های علمی امروزه دیگر تنها محدود به امکانات علوم نیستند. نسل پیشین آنان تنها توجه به اطلاعات و امکانات علمی داشت. و نقش ۹ بالقوه را کد مانده وجود انسان - ۱۰ ناخودآگاه - در امکان تکامل انسان.

بیشتر انواع داستان‌های معمولی یک محور اتکاء دارند: عمل. اما در داستان‌های علمی خوب گرچه کمبودی از "عمل" نیست، دیگر عامل مهم در کنار تغییر "ایده" است، ایده‌های عجیب، تخیلات ناآشنا، و امکانات حیرت‌انگیز. داستان علمی،

افزون بر اصل تغییر، "ادبیات ایده‌ها" است، و به خصوص آن خوانندگانی را جلب می‌کند که برای ایده‌های هوشمندانه و امکانات حیرت‌انگیز بشری ارزش قایلند و از مطالعه و تفکر در آنها لذت می‌برند. بنابراین، نباید حیرت‌آور باشد که حتی در یک بررسی سطحی از نوع خوانندگان داستانهای علمی ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که متوسط هوش و اطلاع و توان اندیشه آنان بسیار بیشتر و پیشرفته‌تر است از خوانندگان داستانهای معمولی و حاکی از احادیث تکراری، بسیار بیشتر از مردم عادی و طبیعی است که شمار افراد پرهوش و پویای جامعه همی - بسیار کمتر از تعداد مردم عادی است. ماهیت داستان علمی به شکلی است که نوشتن آن - حتی نوع میان‌مایه آن - چندان آسان نیست و به این علت اکثریت نویسندگانی که تخیل کم تحرک و گرایش به راه‌های آسان دارند به آن دست نمی‌زنند. نوشتن داستان علمی نه تنها آسان نیست بلکه به حرات می‌توان گفت سخت‌ترین نوع ادبیات است. هر داستانی دو جنبه اصلی دارد: زمینه آن و جریان آن. جریان یا روند متحرک آن از رویدادها می‌گوید و از اعمال و افکار شخصیت‌های داستان. زمینه داستان بخش ساکن‌تر و ثابت‌تر آن است درباره اجتماع و اجتماعات کوچکتر درون آن که شخصیت‌های داستان در آنها زندگی می‌کنند و در شرایط آنها فکر و گفتار و رفتارشان شکل می‌گیرند.

در هر موردی، در یک داستان خوب، شخصیت‌ها نباید بر زمینه داستان سایه تیره افکنند، و زمینه نباید شخصیت‌ها را در سایه گسترده خود کم‌رنگ نماید. هر دو باید نسبت مناسب خود را جلوه دهند. نویسنده داستانهای معمولی از این واقعیت کمک می‌گیرد که خواننده معمولاً "زمینه اجتماعی داستان را می‌شناسد. نویسنده بر این شناخت تکیه می‌کند و داستان خود را با توجه به آن می‌پرورد. هیچ نویسنده داستانهای معمولی محور نیست ساخت و کار دقیق یک وسیله نقلیه، قاطر باشد، یا دوچرخه یا اتومبیل یا کشتی یا هواپیما، یا محلهای سکونت و خیابانها را جزء به جزء توضیح دهد یا با خصوصیات موجودات غیرانسانی، یا اشکال طبیعت داستان خود را پر کند. حتی وقتی که زمینه داستان یک اجتماع خاص است، یک کارگاه قالی‌بافی، یک محله تهران یا اصفهان در زمان ناصرالدین شاه، یک خانوادۀ گسترده

پانصد سال پیش شیواز، حتی یک اجتماع تخیلی در گذشته، نویسنده می‌تواند به شناخت نسبی خواننده از زمینه اجتماعی داستان تکیه کند و بدون زحمت و افتادن در ورطه‌های ناروشن تاریخی آن با پرداختی سطحی از آن درگذرد.

در داستان علمی چنین نیست. زمینه داستان به علت خصوصیات و ماهیت آن برای خواننده ناآشناست، از کوچکترین جزء تا پهنه کلی آن، بدون دخالت در اعمال و گفتار شخصیت‌ها و رویدادها، باید برای خواننده شرح قابل درک داده شود. پرداخت‌ها و روابط این دو جنبه اصلی داستان‌نویسی در داستانهای علمی چنان امکانی برای کند و کاو در فکر و روح و امکانات تکامل آدمی عرضه می‌کند که در داستانهای غیرعلمی تقریباً "غیرممکن است. اما این کار ساده‌ای نیست. اجرای خوب آن نبوغ فوق‌العاده و مطالعه و تمرین دراز مدت می‌طلبد.

یکی دیگر از سختی‌های داستان علمی این است که نوشتن یک داستان اغلب به نوشتن داستان دیگری کمک نمی‌کند. در دیگر اشکال داستان‌نویسی نویسنده می‌تواند یک زمینه اجتماعی خاص را در هر تعداد داستان که بخواهد به کار گیرد. البته این کار را در داستان علمی نیز می‌توان کرد و کرده‌اند اما خوانندگان بزودی از این کار خسته می‌شوند و درست هم هست. آنان نه تنها برای جریان داستان بلکه برای زمینه آن نیز پول کتاب را پرداخته‌اند. چنین است که می‌بینیم نویسندگان داستانهای علمی مجبورند تقریباً "در هر داستان تخیل و اندیشه و توان خود را در پدید آوردن اجتماعی و زمینه‌ای نواز نو به پرواز درآورند.

هرکس نوشتن آموخته می‌تواند بنویسد و هرکس که نیاز به خوب نوشتن را سالها پالایش عملی کرده باشد احتمالاً "می‌تواند خوب بنویسد اما حتی نویسندگان خوب که داستانهای علمی نوشته‌اند در مورد به این پهنه ادبیات را نه آسان بلکه بسیار سخت خواهند یافت. کار نویسندگی داستان علمی سربالایی است، یکسره سخت و توان‌گیر، و قیاس درست است که داستانهای معمولی تکرار خسته‌کننده رویدادهای عادی و کم‌اهمیت‌اند و پس‌روی و از امکانات صعود و کامل بشری دور شدن.

مناسب می‌بینم که نکته ابتدای مقاله را بازگویم: واقعیت اصلی زمان حاضر تغییر

است و داستان علمی ادبیات ایده‌های نو و تغییرات عمده است. هر شکل دیگر داستان‌نویسی که ایده‌های نو و اصل تغییر را اصل عرضه خود نمی‌سازد با زمان حاضر تناسب ندارد و نشخواری است از رویدادهای عادی و کم‌اهمیت گذشته.

جان کیل، سردبیر دو تا از مهم‌ترین مجلات داستانهای علمی "استان‌دینگ سانیس فیکشن" و "انالاج" و یکی از با نفوذترین مشوقین داستانهای علمی که خود نیز نویسنده‌ای زبردست در آن بود در بررسی داستان کوتاه یکی از نویسندگان جوان می‌نویسد: "ایده‌آل داستان علمی کمابیش درباره فرهنگ‌ها و مردم قرن‌ها یا هزاره‌های آتی است که ممکن بود در مجله یا کتابی در آن زمان منتشر شود اما به نوعی در زمان پس‌رفته و به دست ما رسیده است."

من مایلم نکته‌ای به گفته او اضافه کنم و ادعا نمایم آن‌چه از تاریخ بشر که تا کنون ناشناخته و نامفهوم مانده‌اند و امکانات بالقوه آنها: مجسمه ابوالهول، تمدن مصر قبل از توفان شن هفت‌هزار سال پیش، مجسمه‌های غول‌پیکر جزایر جنوب آسیا، اسرار صحرای گبی مغولستان، زیگورات‌های امریکای مرکزی، اسطوره رانده شدن آدم و حوا از بهشت، آدم افلاطونی، اجتماع پنهانی در کوهستانهای هیمالیا، "موسه" تصوف، افسانه سیریفوس، ماه‌باهارانا، تائوتز جنیگ، سدهای بازدارنده یا تکان‌های شتاب‌دهنده تاریخی که هنوز ناشناخته مانده‌اند، اساطیری که تاریخ حقیقی نسل بشر هستند، و چندی دیگر مانند آنها: و همچنین آرمان‌شهرهایی مانند ارهون سمول بائتر، ۱۹۸۴ اورول جمهوری افلاطون، ولدن هنری دیوید نورو، ولدن دوم بی. اف. اسکینر، دنیای شجاع نو آلدوس هاکسلی، نیز داستانهای علمی یا موضوعات مناسب داستانهای علمی هستند. بر این باور، دو داستان کوتاه علمی برای عرضه انتخاب کردم: یکی در گذشته‌ای بسیار دور روی داده و دیگری در آینده‌ای نه چندان دور ممکن است روی دهد. گرچه کسانی که تصور می‌کنند داستانهای علمی تنها گویای ماشین‌های زمان‌گذر، هیولاهای دیگر سیارات، خرده ریزهای اطلاعات فنی، ماجراهای سفینه‌های فضائی، یا کابوسهای تب‌آلود نویسندگان فنر دررفته هستند ●